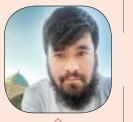


درباره کتاب مارسل پروست که چاپ دومش به تازگی منتشر شده؛ «در باب خواندن»

## فهم کتابی یا کتاب فهمی؟



امیرحسین اوصالی

منتقد

در تمام ادوار تاریخ بشریت، خواندن و یادگرفتن امری فطری و ضروری برای انسان بوده و در هر عصری بنا بر شرایط موجود در جامعه، نحوه و کیفیت آن متفاوت بوده است. میل به دانستن و رشد، همان محرک‌هایی بوده‌اند که انسان را با لاجبار به تکاپو و پرسشگری دعوت کرده تا این‌گونه راه‌های تعالی فکر و صیقل دادن روح و اندیشه را بازشناسی کند.

□□□

آشنایی انسان با متن همانقدر عمر دارد که خلقت انسان دارد. باگذشت زمان واحاطه انسان بر طبیعت حالا این متن است که در اختیار انسان درآمده. زمانی که این متون برای رشد انسان وجودی ضروری داشتند، حال بازیچه دست این انسان مدرن اهل مطالعه شده‌اند؛ انسانی که با نقاشی کردن و خط کشیدن روی دیوار پیام خود را برای نسل‌های آینده مخابره می‌کرد، حال به کتاب و کلمه رسیده است. کتاب و کتابخوانی همان امر قدسی و متعالی انسان است که آرامش اندیشه را برای او به ارمغان می‌آورد. اما در کنار تمامی محاسن کتاب، باید از مخاطرات احتمالی آن نیز آشنایی‌زدایی کرد و از غرق شدن در عادت خواندن، خود و جامعه را نجات داد.

مارسل پروست که میان اهالی کتاب نام‌آشناست، در کتاب در «باب خواندن» که مقدمه ترجمه‌اش از کتاب کنج‌د و سوسن‌ها، اثر جان راسکین، اندیشمند انگلیسی است، با نگاهی تیزبین و موشکافانه به نقد دیدگاه این نویسنده درباره کتاب و کتابخوانی که همان دیدگاه و نگرش سنتی رایج است، می‌پردازد. شما در جای‌جای این مقدمه نسبتاً کوتاه خبرگی پروست را در مذاقه‌هایش نسبت به آرای راسکین مشاهده می‌کنید.

راسکین معتقد است که کتاب‌ها حاوی معرفت و حقیقت هستند و خواننده با مطالعه آنها می‌تواند به آن حقایق و معارف دست یابد و به عقیده پروست این مشهور معروف توهمی بیش نیست! پروست معتقد است کتاب چیزی نیست جز محرک و انگیزش. پروست تلاش می‌کند تا یک تقدس‌زدایی از متن و نوشته به مخاطب ارائه بدهد، چون به گمان وی هیچ حقیقت مستقلی در کتاب در انتظار خواننده نیست، بلکه کتاب مقدمه‌ای است برای ورود به حیات فکری، نه خود آن. البته برخی آرای پروست در این مقدمه نیز جای تأمل دارد و باید بررسی ساختاری شود.

آنچه در این مقدمه برای پروست حائز اهمیت است و کمال مطلوب وی از خواندن محسوب می‌شود، داشتن فکر و اندیشه مستقل و اصیل است که برای ناآل شدن به آن کتاب تنها می‌تواند نقش میانجی و یاری‌رسان را ایفا کند نه بیشتر.

او معتقد است اگر کتاب به جای هدایت ما به سمت حیات مستقل ذهن جایگزین آن شود، یعنی هدف غایی خود کتاب پنداشته شود، از ما مصرف‌کننده‌ای بیش نمی‌سازد که خطر آن بیش از منفعت آن

خواهد بود.

البته باید اضافه کرد که ما ناگزیر و ناگزیر از خواندن آثار بزرگان این عرصه در هر اندیشه‌ای هستیم و نه راسکین و نه هم‌اندیشانش مدعی بر این نیستند که ما با ورود به عالم کتاب حاوی تمام حقایق درون آن موضوع و مساله می‌شویم. در همین راستا نکته دقیقی که پروست به آن اشاره می‌کند این است که همین حقیقت یافت شده در کلمات کتاب برای نویسنده است نه خواننده!

و به قول وی: فرجام‌ها برای نویسنده اند و برانگیزش‌ها برای خواننده!

پروست در صفحه ۵۴ کتاب می‌نویسد: «به درستی احساس می‌کنیم که دانایی ما از جایی آغاز می‌شود که دانایی نویسنده به پایان می‌رسد و می‌خواهیم پاسخ‌ها را در اختیارمان بگذارد، حال آن که از او فقط برمی‌آید که میل و خواسته‌های ما را بیدار کند. و او قادر نیست این امیال را در ما بیدار کند مگر آن‌که ما را وادارد در زیبایی مطلق که او در اوچ تلاش هنری خود به آن دست یافته است، تأمل کنیم.»

در شرح این جمله پروست می‌توان نوشت که آگاهی نویسنده آنجایی تمام می‌شود که حیات فکری ما آغاز!



یعنی با اتمام کتاب آگاهی نویسنده نسبت به مساله به اتمام رسیده است و الا کتاب می‌توانست ادامه داشته باشد. پس بعد از پایان آگاهی نویسنده، شروع آگاهی ما و ذهن پرسشگر ماست که مسیرهای ایجاد شده در مساله را به انتها برسانیم.

با مذاقه در این نگرش پروست می‌توان نقد ظریفی به وی وارد کرد که او به سرقا (بی‌اجازه استفاده کردن) علمی و هنری هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. ابتدا باید سر این دعا کرد که مساله‌ها برای نوشتن از کجا آغاز می‌شوند.

اگر مساله‌ای برای مان خلق نشده است، آیا نمی‌توانیم دست به سرقت از دامن دیگران بزنیم؟ کسی چنین ادعایی نمی‌کند که تمامی محتوای نویسنده را بی‌چون و چرا قبول می‌کنیم، بلکه ادعا این است که می‌توان بهترین گنج‌ها را نیز به قول برنارد شاو در خرابه‌های دیگران پیدا کرد.

مگر نه این که حافظ دست به سرقت هنری می‌زده و از ساوجی و سعدی و دیگران ابیاتی وام می‌گرفته و با فرم خود لباس دیگری بر تن‌شان می‌کرده؟ راسکین با استناد به کلام کانت که خواندن را نوعی گفت‌وگو با نویسنده قلمداد می‌کند، مورد نقد پروست قرار می‌گیرد که: «خواندن را نمی‌توان این چنین با گفت‌وگو قیاس کرد. حتی خردمندترین انسان‌ها؛ که تفاوت بنیادین میان کتاب و یک دوست در خرد و فرزنگی کم‌وبیش آنها نیست بکه در روش ارتباط ما با آنهاست».

راست هم می‌گوید، به راستی خواندن را نمی‌توان به مثابه گفت‌وگو دانست که خواندن برخلاف گفت‌وگو برقراری ارتباط است با اندیشه دیگر اما در خلوت و تنهایی مطلق، که کلام هیبت آن را از بین می‌برد. و ماحصل این خواندن در خلوت همان ایده‌ها و مساله‌های متقدمین است که زحمت مذاقه و بررسی عمیق آنها را بر تردیدها و شک‌های مدرن ماسپرده‌اند. پروست در ادامه در صفحه ۷۶ کتاب می‌نویسد: «بی‌شک رفاقت با آدم‌ها چیز پوچ و واهی است و کتاب‌خواندن هم نوعی رفاقت است!»

این ادعای پروست مبتنی بر ایدئولوژی حاکم بر شخصیت وی است که انگار انسان‌ها را جز برده منفعت نمی‌پندارد؛ اما در گفته خود و مصداقش بسیار صادق است!

چرا که گاهی در رفاقت ما از طرف مقابل خسته می‌شویم، اما نمی‌توانیم او را کنار زده و به خلوت خویش برویم، درحالی که رفاقت با کتاب غیر از این است که وقتی از مدعای نویسنده خسته می‌شویم کتاب را بسته و خواندن و گوش دادن را به روز دیگری موکول می‌کنیم. اما این رفاقت هوای دیگری نیز دارد و آن رفاقت ناب سکوت است، ناب‌تر از کلام! و رفاقت با کتاب رفاقت دیالوگ نیست که رفاقت در سکوت است و تفکر.

با آنچه ذکر شد راقم این سطور قائل به جمع نظرات راسکین و پروست است! که ما بدون خوانش متقدمین، نمی‌توانیم به خوانشی مدرن و نو برسیم؛ که این کهنه سنت‌ها هستند که دست به خلق مدرن در تردیدهای ما می‌کنند. و چه بسا گفتنی‌ها را آنها گفته‌اند و مذاقه را به ما سپرده‌اند.

البته باید دقت کرد که در خوانش آرای نویسندگان، مجذوب بازی کلمات‌شان نشده و تنها در راستای کشف مساله و حل آنها باشیم؛ که چه بسا برخی نه بر مبنای قرابت‌شان با جوهر اندیشه آن‌ها، بلکه از روی میل برای ما توصیف شده‌اند که آن چه خواهیم رسید از سلیقه نویسنده خواهد بود و نه اندیشه اصیل. پس ذهن اصیل بلد است که چگونه خواندن را مقهور فعالیت فکری خود کند و در تله الفاظ صاحب اثر گیر نکند!

ما با خواندن، حیات فکری خود را پیدا کرده و طرز رفتار را از برقراری ارتباط با دیگران می‌آموزیم. با مذاقه نمودن بر آرای کهن و اصیل متقدمین، دست به خلق آثار نو می‌زنیم و با سرقا (هنری، فرم فکری خود را بر آرای گذشتگان می‌پوشانیم و این همان مطلوب حاصل جمع آرای راسکین و پروست است.



## نقد و بررسی

رمان «بیروت» بررسی شد

## امام موسی صدر به مثابه پدر

نشست نقد و بررسی کتاب «بیروت» با حضور ابراهیم اکبری دیزگاه (نویسنده)، مهندس مهدی فیروزان (فعال فرهنگی)، حجت الاسلام محمدرضا زائری (منتقد و پژوهشگر) و محمد قائم‌خانی (نویسنده و منتقد ادبی) برگزار شد.

ابراهیم اکبری دیزگاه گفت: من اساساً رمانی نمی‌نوشتم که امام موسی صدر را روایت کنم. بیشتر می‌نوشتم تا خودم را بشناسم و نسبت خودم را با امام موسی صدر گزارش کنم. اصلی‌ترین مساله من چه آن زمان و چه همین موقع، «پدر» است؛ پدر درون جامعه ایران و با نسبت انسان ایرانی با پدر. به نظر من رسید امام موسی صدر، به مثابه یک پدر خیلی می‌تواند برای جامعه شیعی و ایرانی، مفید و جذاب باشد. بیروت درباره طلبه‌ای است که ایمان خودش را از دست داده و سخت‌گیری‌های پدرش باعث می‌شود که تصمیم به مهاجرت بگیرد. در نهایت به عنوان فردی که پدر اصلی‌اش امام موسی صدر هست برمی‌گردد به روستای خودشان.

مهدی فیروزان گفت: امام موسی صدر هرچند هم عصر شهید مطهری و شهید بهشتی بودند اما به دلیل این‌که در ایران کمتر شناخته شده بودند، یک الگوی

نو به حساب می‌آمدند و

حلاوتی بودند که می‌شد

به نسل غیور دینی معرفی

کرد. من بعد از مدت‌ها

از تمام کارهایی که

خواندم و دیدم متوجه

شدم که آقای دیزگاه

موفق شدند که از هر بخش

وجودی و اندیشه‌ای امام موسی صدر برشی بزنند که تقریباً تصویر نزدیکی از امام را به مخاطب نشان می‌دهد. یعنی امام فقط یک رجل فقهی یا سیاسی نیست، بلکه تمام این‌هاست.

حجت الاسلام زائری نیز گفت: بیروت یک ویژگی مهم دارد و آن آکنده بودن از استعاره‌های متعدد قصص انبیاء و تمثیلات و تلمیحات قرآنی است. و شاید اقتضای موضوع راز آلود امام موسی صدر هم همین باشد. آقای دیزگاه آمده و به طور صریح نشان می‌دهد که تفاوت امام موسی صدر با روحانیون دیگر چیست که جوان‌های امروز نیز با آنها مواجهند. نویسنده دارد در داستان از پدر خود حرف می‌زند اما آن امام جمعه که مستعفی است در واقع می‌تواند نماینده هرادعای دعوت دینی باشد که در کنار این نسخه تفاوت دارد مقایسه می‌شود. امام موسی صدر می‌داند این جوان شیعه‌ای که گرفتار چند مساله است اول باید اشتغالش درست شود.

محمد قائم‌خانی هم در این نشست گفت: انتخاب درست راوی به نویسنده این امکان را داده که امام موسی صدر را از منظری نقادانه نگاه کند. به این معنی که در ابتدای روایت امام موسی صدر را با آن گزاره‌ها مشهور همیشگی‌اش معرفی نمی‌کند. نویسنده با یک راوی‌ای سراغ این قضیه می‌رود که خودش بحران عمیق درونی دارد و حتی خدا را هم انکار می‌کند. راوی شرایطی دارد که فلسفه خوانده و در مجموع ذهن تیزی دارد. این کتاب بیشتر از این‌که روایت واقعیت زندگی امام موسی صدر باشد روایت خواب‌های ماست. قسمت عمده کتاب برعهده بیان خواب‌ها و تفسیرهای آن و تقابل خواب با واقعیت است. این کتاب امام موسی صدر را به مثابه یک رویا به ما نشان می‌دهد.

